به نام خدا

گزارش شب شعر هفتگی کانون شعر و ادب

نشست ادبی طبق روال معین شده از قبل در ساعت 17:20 دقیقه با شعری از حافظ آغاز شد و در ادامه به بیان بیوگرافی و نقد اشعار برگزیده ی شاعر منتخب یعنی کیکاووس یاکیده پرداخته شد. در ادامه مختصری از سبک شعری ایشان و ویژگی های این سبک شعر توسط مجری نشست آقای مجتبی معزی بیان شد که جنبه ی آموزشی و کارگاهی داشت.
لازم به ذکر است استاد ناظر بر جلسات جناب آقای دکتر بیاتانی از ابتدا تا پایان در جلسه حضور داشتند. در بین بخش های مختلف برنامه فایل صوتی اشعار شاعر که با صدای خود ایشان بود و از کتاب شعر بانو انتخاب شده بود پخش شد و تعدادی از دانشجویان اشعاری خواندند که به پیوست آمده است.هم چنین به مناسبت عید غدیر اشعاری با این مضمون نیز خوانده شد.
از این جلسه نسبت به اینکه جلسه ی اول بوده و تبلیغات کمی به تعویق افتاده بود استقبال نسبتا خوبی به عمل آمد و حدودا 30 الی 35 دانشجو در این نشست ادبی حضور داشتند.

جلسه در ساعت 6:45 دقیقه به پایان رسید و جناب دکتر بیاتانی از روند جلسه رضایت کامل داشتند.

اشعار:

در سایه ی این چنار
این کولی
دست فروشی است
فروشنده ی ماهی های صید نگشته
دختر آفتابگردان!
تو بجای خیال ماهی
دستم را بخر
تا کولی دست فروشی باشم
بی دست
که سهمی از عشق دارد
بقدر دو دست

آدمها
قطارها
روی ریل حرکت میکنند
عاشق میشوند
فاجعه
آغاز میشود

با غمگنانه ترین صدا گفته‌ام
"خداحافظ "
و با زشت ترین
کفش ها
رفته‌ای
هر بار
محبوب من
و آن هنگام که باز آمده‌ای
صاحب زیباترین کفش ها،
شنیده‌ای
شادترین سلامم را .
محبوب من
ساعت
موجودی پر صدا و خوفناک است
با ضربه‌های مداوم
و تکرار
حتی امید را از پای در می آورد
محبوب من
جهان جایی است
وحشتناک
-بی تو -
درهر گوشه
ساعتی انتظار ما را می‌کشد
از پشت در
دورتر نرو

تمام پروانه‌ها قاصدک بودند

به هر قاصدکی

راز چشمان تو را گفتم

پروانه شد

تمام پروانه‌ها

ادای چشمان تو را

در می‌آورند

چون بغض مرا دوست دارند.

(کیکاووس یاکیده)

این بار هم که
تاول پاهایم خشک شود
دوباره عاشقت می شوم
دوباره راه می افتم
دوباره
گم می شوم

(کیکاووس یاکیده)

راستی، اگر جایی بانو را دیدی نشانش را به من بگو و مرا ببخش که تا پایان عمر به تو حسادت خواهم کرد، که این بار، تو، اول، بانو را دیده ای

(کیکاووس یاکیده)

.

می توانم
پشت پرده ای پنهان شوم
سالیان
آموخته ام
چنین باشم
بی گلایه
بسان پنجرهای در اسارت دیوار

راهی برای نور
نفس
اگر گشوده شوم

اما گشوده نمی شوم
مگر تو از من بنگری
-حتی به خود-
یا به سر پنجه ای
عطر ونقش سرانگشتانت
بر سینه‌ام بنشیند
آنگاه
معجزه آغاز می‌شود
در زیر لایه لایه های رنگ سالیان
از کنار زنگار میخ های درونم
جوانه می زنم
شکوفه
تنها پنجره ی گشوده جهان
به بهشت
خواهم بود

کیکاووس یاکیده

کسی را می شناسی که شیشه شکسته پنجره ای را بند بزند؟
پیش از آنکه بروی ....
پیش از آنکه بشکند .....

انتظــار بارانـی را می‌کـشم
که پلک بر هـم بگذارم
بـاریــده اســـت !
بــانــو !
به تماشای باران ســتاره‌هــا
بــی‌ چــتر
بیــا

در میان راه
از

پنهان در مویی و ریشی بلند

با دستانی به شکل شاخه

نشان تو را گرفتم

گفت:

آن جا که شعر از رفتن می ایستد

او آغاز می شود

در پیاله ای

به رنگ چشمان تو

غرق خواهم شد.

فردا

در ساحل پیاله‌ی خواب

ریشه خواهم داد.

تو خواهم بود...!

پالتو به تن، فانوس به دست

در ظهر تابستان

میان این همه راه، راهِ تورا گم کرده ام...

هر که را از دور می بینم گلویم خشک می شود

می ترسم نکند

این بار

اشتباه نگرفته باشم

بانو

من به دنبال تو می آیم

تو هم از من بگریز

بگذار

دیرتر بمیرم

من و تیر چراغ برق، دردمان یکی است

شب که می‌شود ، سرمان تاریک ، دلمان پرنور

صبح که می‌شود ، سرمان سنگین ، دلمان خاموش

!

پای رفتنم را پیش تو گذاشتم.
یادت هست که نروم؟
حال تو رفته ای با پای من؟
یا پای من رفته است با تو

برو بانو!
بگذار بیدار شوم
باید بروم...
خیال تورا به دوش کشیدن، خرج دارد!

آن دم

که دریا و آسمان

گم می‌شود

پرواز خواهم آموخت

پیش از آن که چشمان تو

دوباره باز شود

مرا ببخش

که با دوری ات

زنده ام

گریه؟
حتی در آغوش مهر
نه ترس است.
من اما
می خندم
به همه ی آن چه فکر می کنم
خواهم کرد

(کیکاووس یاکیده)

\* مهدي رحيمي

دستي به هوا رفت و دو پيمانه به هم خورد
در لحظه ی «مي» نظم دو تا شانه به هم خورد

دستور رسيد از ته مجلس به تسلسل
پيمانه ی«مي» تا سر ميخانه به هم خورد

دستي به هوا رفت و به تاييد همان دست
دست همه ی قوم صميمانه به هم خورد

«لبيك علي »قطره باران به زمين ريخت
«لبيك علي» نور و تن دانه به هم خورد

يك روز گذشت و شب مستي به سر آمد
يعني سر سنگ و سر ديوانه به هم خورد

پس باده پريد از سر مستان و پس از آن
بادي نوزيد و در يك خانه به هم خورد

\* محمود اكرامي

به آتش مي‌كشم آخر زبان سربه‌زيرم را
به توفان مي‌سپارم آسمان‌هاي اسيرم را

منم من، گردبادي خسته‌ام، زنداني خويشم
بگيريد آي مردم دست‌‌هاي ناگزيرم را

تمام عمر باقي مانده‌اش را گريه خواهد كرد
اگر توفان بخواند خنده‌هاي دور و ديرم را

درختان گردبادي رو به خورشيدند، از آن دم
كه خواندم در مسير باد، اندوه غديرم را

شبي اندوه تابان علي (ع) از چاه بيرون شد
شبي سيراب ديدم جان سر تا پا كويرم را

**تنها در غدیر !!**

دشت غوغا بود ، غوغا بود ، غوغا در غدیر
موج مى ‏زد سیل مردم مثل دریا در غدیر

در شکوه کاروان آن روز با آهنگ زنگ‏
بى‏ گمان بارى رقم مى‏ خورد فردا در غدیر

اى فراموشان باطل سر به پایین افکنید
چون پیمبر دست حق را برد بالا در غدیر

حیف اما کاروان منزل به منزل مى ‏گذشت‏
کاروان مى ‏رفت و حق مى‏ ماند تنها در غدیر !!

" علیرضا سپاهى

كاروان از هفت شهر عشق و عرفان بگذرد

 راه بيت‌الله اگر از هند و ايران بگذرد

 مهربانا يك دو جامي بيشتر از خود برآ

 مست‌تر شو تا غدير از عيد قربان بگذرد

 «خون نمي‌خوابد» چنين گفتند رندان پيش از اين

 كيست مي‌خواهد كه از خون شهيدان بگذرد؟

 نغمه‌اش در عين كثرت، جوش وحدت مي‌زند

 هر كه از مجموع آن زلف پريشان بگذرد

 پردة عشّاق حاشا بي‌ترنّم گل كند

 شام دلتنگان مبادا در غم نان بگذرد

 واي روز ما كه در اندوه و حرمان سر شود

 حيف عمر ما كه در دعوا و بهتان بگذرد

 خون سهراب و سياوش سنگفرش كوچه‌هاست

 رستمي بايد كه از اين آخرين خوان بگذرد

 كاشكي اين روزها بر ما نمي‌آمد فرود

 حسرت اين روزها بر ما فراوان بگذرد

 كافر از كافر گذشت و گبر يار گبر شد

 كاش مي‌شد تا مسلمان از مسلمان بگذرد

 حال و روز عاشقان امروز باراني‌تر است

 نازنينا اندكي بنشين كه باران بگذرد

از شراب مشرق توحيد خواهد مست شد

 گر نسيم هند از خاك خراسان بگذرد

عکس ها:



